بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 11 مهر 1397.

خب من فرمایش مرحوم آقای خویی را یک مقداری بعضی قسمت هایش را بحثی که می کردیم تکرار کنم یک کمی شلوغ شد بحث. مرحوم آقای خویی فرموده بودند که چه در تعبّدی چه در توسّلی غرض از امر اتیان مأمور به و ترک منهی عنه استنادا الی الأمر و النهی است. خب به این یک اشکال بدوی وارد می شود که بنابراین فرق تعبّدی و توسلی چه می شود؟ آقای خویی می فرمایند که فرق تعبدی و توسلی این است که غرض در تعبدی عرض کنم با انجام مأمور به استنادا به امر حاصل می شود ولی در توسلی از مطلق اتیان مأمور به حاصل می شود بنابراین چون مصلحت حاصل شده است بنابراین امر ساقط می شود. خب صحبت سر این است که چطور تا هنوز غرض از امر حاصل نشده است تکلیف ساقط می شود؟ فرض این است که در توسلی هم غرض از امر اتیان مأمور به استنادا الی الأمر است. و اتیان مأمور به استنادا به امر حاصل نشده است. بنابراین چه وجهی دارد که در توسلی تکلیف با اصل اتیان مأمور به من غیر اسنتاد الی الأمر ساقط شود. خب این اشکال ممکن است به ذهن خطور کند. پاسخ مطلب این است که نباید اصلا بحث را به

این طوری تعبیر کنیم پاسخ مطلب این است که امر به دو شکل ساقط می شود. یکی این که به تأمین غرض. یکی اینکه به عدم امکان استیفا غرض. گاهی اوقات غرض دیگر نمی شود که استیفا شود. یعنی اصلا بحث را به آن مصلحت و امثال اینها نبریم. نبودن مصلحت و این جور چیزها را هم به آن دایره بحث برده نشود. بحث سر این است که امر گاهی اوقات به خاطر تأمین غرض ساقط می شود گاهی اوقات به خاطر عدم امکان استیفا غرض. گاهی اوقات غرض موجود است ولی دیگر نمی شود آن غرض را استیفا کرد. همچنان که مرحوم آخوند در بحث اجزا اشاره فرمودند. عرض کردم شارع امر کرده است که شما برای درمان بیماری تان باید غذای زعفرانی بخورید. شما آمدید غذای عادی خوردید. دیگر شکم پر شده است الآن هم شما نیاز به غذای زعفرانی دارید. چون آن بیماری شما هست. این طور نیست که بیماری خوب شود بیماری شما هست ولی شکم شما جا ندارد غذای زعفرانی در آن قرار دهید تا آن بیماری علاج شود. اینجا هم کأنّه باید بگوییم که یک موقعی هست که آن چیزی که شارع مطلوبش هست این است که یعنی در واقع تفاوت بین تعبدی و توسلی را این طور تحلیل کنیم. توسلی آن هست که شارع مقدس می خواهد این صرف الوجود تحقق پیدا کند به استناد امر. به طوری که اگر

ولی صرف الوجود باید تحقق پیدا کند. بنابراین اگر صرف الوجود از راه دیگری تحقق پیدا کرد. خب دیگر صرف الوجود نمی تواند محقق شود. مطلوب شارع این بوده است که این صرف الوجود از راه امر تحقق پیدا کند ولی صرف الوجود دیگر امکان تحقق مجددش نیست.

سؤال:

پاسخ: اولیه و ثانویه اش مهم نیست. مطلوب شارع این است. اولیه و ثانویه بحثی بود که من مطرح می کردم. من الآن دارم کلام اقای خویی را تقریب می کنم

ببینید بحث سر این است که مطلوب شارع این است که آن صرف الوجود مستندا بالامر حاصل شود. وقتی شما صرف الوجود از راه دیگری حاصل شد امکان تحقق صرف الوجود مستندا بالامر نیست. در توسلی. استیفای غرض امکان پذیر نیست. بنابراین اگر شما بخواهید یک بار دیگر این مأمور به را محقق کنید به جهت استناد امر صرف الوجود نیست. فرض این است که اولین وجود شیء اولین وجودی که مستند به امر باشد این مطلوب است. ولی در تعبدی اینطور نیست که اولین وجود باید مستند باشد. وجود مستند به امر این را شارع می خواهد. البته آن هم صرف الوجود است. ولی صرف الوجود مأمور به مستند به امر. یعنی این مستند به امر قید متعلق صرف الوجود است در تعبدی. در توسلی قید آن شیء هست. یعنی اگر صرف الوجود تحقق پیدا کرد در توسلی دیگر مطلوب شارع امکان حصول ندارد. نه اینکه مطلوبیت نیست نیاز نیست ولی امکان حصول ندارد. این تقریب کلام مرحوم آقای خویی می تواند باشد.

سؤال:

پاسخ: صرف الوجود مستند به امر را می خواهد. یعنی صرف الوجودی که قربی است. صرف الوجود مأمور به قربی. بنابراین شما اگر صرف الوجود را از راه دیگر تحقق بخشیدید.

نه نه بحث مطلوب محقق شدن نیست. بحث سر این است که می شود دوباره مطلوب را محقق کرد. چون صرف الوجود قربی مأمور به قربی صرف الوجودش مطلوب است. مأمور به قربی صرف الوجودش مطلوب است. خب مأمور به قربی تحقق پیدا نکرده است که بگوییم صرف الوجود لا یتکرر ولی در توسلی باید صرف الوجود مستند به امر باشد. وقتی صرف الوجود از راه دیگر تحقق پیدا کرد صرف الوجود دیگر تحقق پیدا کرده است. وقتی تحقق پیدا کرده است دیگر نمی تواند تحقق پیدا کند. بنابراین ولو الآن هم شارع نیاز به آن صرف الوجود مستند به امر دارد ولی نمی تواند این نیازش را تأمین کند. شبیه همان مثالی که عرض کردم غذای زعفرانی مطلوب شارع بوده است. مکلّف شکمش را با غذای غیرزعفرانی پر کرده است. وقتی با غذای غیرزعفرانی پر شود دیگر زمینه ای برای یک غذای زعفرانی نیست. این تقریب اصل کلام مرحوم آقای خویی.

سؤال:

پاسخ: یعنی بحث سر این است که در تعبدی اگر شما آن مأمور به از غیر طریق امر حاصل شود امر ساقط نمی شود شارع باز می گوید که شما مأمور به را بیاور. ولی در توسلی ساقط می شود. بحث این ست که چه می شود که در توسلی ساقط می شود با تحقق مأمور به من غیر استناد عن الامر. ولی در تعبدی ساقط نمی شود. بحث این است تفاوتش این است که در تعبدی امکان تحصیل غرض هست در توسلی دیگر امکان تحصیل غرض نیست.

سؤال:

پاسخ: نه این باید این طوری تقریب کرد چون آن بیانی که ایشان دارد اشکالات بدوی دارد اشکالات روشن دارد که آن تقریب های دیروز که کردم همین بیان دیروز داشتم می آوردم حالا این یک مقداری شلوغ شد بعضی چیزهایی که در واقع توضیح کلام آقای خویی بود با جواب ما قاطی شد. این مقدارها توضیح کلام آقای خویی است. توضیح کلام آقای خویی آن این است که مرحوم آقای خویی در واقع فرق باید این جوری بیان کنند که فرق تعبدی و توسلی در این است که در توسلی امکان تحصیل غرض امر دیگر وجود ندارد. چرا؟ چون غرض مولا این بوده است که صرف الوجود استنادا به امر حاصل شود. اگر صرف الوجود از راه دیگری حاصل شد صرف الوجود حاصل شده است. دیگر امکان حصول صرف الوجود استنادا امر نیست. ولی در تعبدی این طور نیست. در تعبدی می گوید که مأمور به قربی را این صرف الوجودش را محقق کند. کل مأمور به قربی را در پرانتز قرار بدهید صرف الوجود سرش بگذارید. صرف الوجود پرانتز باز مأمور به قربی. این طوری. ولی در توسّلی می گوید صرف الوجود باید به قصد قربت بیاید. نه صرف الوجود مأمور به قربی. خب ما در جلسه قبل گفتیم اگر تقریب این باشد اشکالش این است که نتیجه این معنا این است که در توسلی اگر برای من امکان پذیر باشد که نگذارم آن شیء از غیر طریق امر محقق شود باید جلویش را بگیرم. باد ارد می زند لباس من را می اندازد در حوض پاک کند. من باید پنجره را ببندم که دیگر باد نیاید لباس من را بیاندازد. در حالی که وجدانا این طور نیست. چون نتیجه بحث این است که تحقق صرف الوجود از غیر طریق امر منشأ می شود که غرض شارع تأمین نشود. من باید کاری کنم که بشود شارع غرضش تأمین شود. در حالی که قطعا این طور نیست. این خودش کاشف از از این است که در توسلیات غرض تحقق مأمور به از طریق امر نیست. بله یک مطلبی وجود دارد که آن مطلبی بود که دیروز از حاج آقا نقل کردم. آن مطلب این است که یک غرض اولیه داریم یک غرض ثانویه داریم. یک غرض از اصل غرض داریم یک غرض از امر داریم. غرض از امر همیشه مضیّق است به آن حصه ای از مأمور به که امر در سللسه علل تحقق آن ولو احتمالا بتواند واقع شود. ولی گاهی اوقات غرض اولیه اوسع است. شارع مقدّس مطلوبش این است که این لباس شسته شود. خب معلوم نیست که حتما بادی بوزد این لباس را بشورد. یا یک بنده خدایی همین طوری روی داعی غیر الهی داعی غیر مستند به امر این را بشورد. چون احتمال دارد اگر امر نکند این شیء نشسته باقی بماند شارع مقدس امر می کند تا جلوی آن نشستنی که به خاطر امر نکردن تحقق پیدا می کند جلوی آن را بگیرد. ممکن است نشسته ماندن لباس مستند به امر باشد. چون اگر امر می کرد این نشسته می ماند. شارع می خواهد جلوی آن حصه را بگیرد. ولی این حصه خصوصیت برایش ندارد. روی همین جهت اگر آن غرض از غیر طریق امر هم حاصل شود غرض تأمین شده است که نتیجه بحث این است که اصلا همه اوامر لبّا واجب مشروط هستند. اوامر توسلی. اوامر توسلی می گوید که اگر آن غرض اولیه از غیر طریق امر حاصل نشد شما مأمور به را بیاورید و همین نکته سبب می شود که وقتی غرض از راه دیگری تأمین شد امر ساقط شود. چون اصلا مار مشروط بوده است که در صورتی که از غیر طریق امر غ رض اولیه تأمین نشد من مطلوبم این است که این را امر می کنم تحریک می کنم.

سؤال:

پاسخ: نه این نتیجه این بحث با کلام اقای خویی فرق می کند. بنابراین اگر مأمور به از غیر طریق امر هم محقق می شود دیگر شارع نمی تواند امر کند. چون فرض این است که ما یقین داریم شارع امر هم نکند این مأمور به حاصل می شود.

نه به خاطر بودن خصوصیت ندارد. فرض این است که در غرض اولیه به خاطر بودن خصوصیت ندارد. بحث این است که باید آن مأمور به یعنی بحث این است که در آن غرض الزامیه ای که وجود دارد هیچ دخالت ندارد.

سؤال:

پاسخ: امر الزامی نمی تواند بکند امر استحبابی اشکال ندارد. نمی شود. امر در صورتی شارع می تواند امر الزامی کند که غرض از امر هم الزامی باشد. به خاطر غرض استحبابی امر الزامی نمی شود کرد.

نه نمی شود. ملزم کنی در حالی که ملزم کردنش چیزی ندارد مشکلی ندارد. مطلوبیت ندارد. خب این بحث است که وقتی شارع مقدس مطلوبیّتش هیچ

استناد به امر در تحصیل آن غرض نخستین شارع دخالت ندارد امر کردن شارع به این شیء لغو می شود.

آقای خویی در لا به لای این فرمایشاتشان یکی دو تا مطلب را هم به عنوان شاهد، مؤیّد حالا هر عنوان بگوییم آورده اند. یکی و ما امروا الا لیعبد الله را آورده اند. این آیه قرآن نمی دانم این استناد است چیست. یکی هم بحث مواردی که شارع امر می کند در حالی که دواعی نوعیّه نسبت به آن شیء وجود دارد یا از یک شیئی نهی می کند در حالی که دواعی نوعیّ] از فعل آن شیء مصروف است. مثل امر به حفظ نفس و انفاق بر غیال و نهی از اکل قاذورات. می گویند اینها قطعا فقط اختصاص به مواردی که داعی از غیر طریق امر وجود ندارد به آنها اختصاص ندارد. خب آیه شریفه و ما امروا الا لیعبد الله اگر می خواهد تمسک کند یک سهو لسانی است یک غفلتی است. و ما امروا الا لیعبد الله در سوره بیّنه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ‌

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿1﴾

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً ﴿2﴾

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿3﴾

وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿4﴾

وَ مَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ

این خطاب به اهل کتاب است. اولا ادامه اش و یقیموا الصلوه و یؤتو الزکوه دارد ایشان اینها را نیاورده است به طور کلی نگفته است و ما امروا الا لیعبد الله یعنی همه انسان ها. مخاطبش هم اهل کتاب است اشاره به این است که اهل کتاب که مشرک هستند اینها این خدا به اینها دستور نداده بود که مشرک بشوند. خدا به توحید و نماز و روزه و اینها امر کرد. لیعبد الله یعنی امر به توحید کرد. این ربطی به این بحث ها ندارد. شبیه این آیه در سوره توبه هم هست. سوره توبه این است که

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وَاحِداً لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

آنجا هم اشاره به این است که اینها اتخذوا احبارهم و رهبانهم آن حالا به یک نکته دیگری. می گوید اینها احبار و رهبانشان را خدا قرار داده اند. اطاعت بی قید و شرط. پس احبار و رهبان خودش شرک است. در یک روایتی هست که من اسقی الی ناطق فقد ابده فان کان الناطق ینطق عن الله فقد عبد الله فان کان ینطق عن الشیطان فقد عبد الشیطان. اطاعت بی چون و چرا ولو در جایی که انسان می داند که آن شخص بر خلاف گفته خدا دستور می دهد این در واقع معنایش این است که انسان به خدا دارد

اسقی استماع شدید است. اصلا تمام هوش و هواست به طرف باشد. اشاره به این است که آن حرف تمام وجود انسان را تسخیر کند. این. این تنها کسی می شود این طور ادم گوش کند که حرف هایش حرف های خدا باشد. ولی کسی که آدم می داند که حرف هایش حرف های خدایی نیست نباید این کار را بکند. بنابراین این آیه اصلا ربطی به بحث ما ندارد. اما مثال هایی که ایشان زدند. در بحث امر به حفظ نفس اگر مراد از امر به حفظ نفس غرض تحریک باشد یعنی غرض از امر تحریک باشد نه این شارع مقدس در جایی که شخص خودش را حفظ نفس می کند این تحریک را نمی خواهد ایجاد کند. بله گاهی اوقات غرض امر اخبار از وجود مصلحت در شیء است. اخبار از محبوب بودن شیء است. خب این یک معنای عامی می تواند داشته باشد. آن که ما وجدانا می دانیم این است که حفظ نفس محبوب شارع است. حفظ نفس ملاک دارد در نزد شارع. أکل قاذورات مبغوض شارع است. اکل قاذورات مفسده در آن وجود دارد. اینها را ما می دانیم. اگر اوامری که در شرع وارد شده است برای افهام این معانی باشد خب عیب ندارد ولی این که شارع مقدس امر کند به حفظ نفس برای این که تحریک کند مکلّف را نه همچین چیزی نیست. یک تعبیری مرحوم شیخ در رسائل دارد تعبیر جالبی است. ایشان می گوید که الاوامر الذی الغرض فیها حمل المکلّف علی الترک. تأکید می کند این قید را می آورد. در همین بحث خروج از محل ابتلا می گوید اوامری که به قصد تحریک مکلّف هست نسبت به خارج از محلّ ابتلا این اوامر تحقق ندارد.

یعنی ممکن است اوامر به قصد این که افهام کند که آن خارج از محل ابتلا در آن مصلحت وجود دارد. خارج از محل ابتلا آن ترکی که وجود دارد محبوب شارع هست. آنها را عیب ندارد. ولی به قصد تحریک این نمی شود. مشکل عقلی دارد و مسلّم هم نیست. آن که ما مسلّم می دانیم این است که این مبغوض شارع است اکل قاضورات. اکل قاذورات مفسده دارد. آن بله. در ناحیه مبغوضیّت و در ناحیه ملاک مصلحت. در ناحیه حبّ و بغض و در ناحیه مصلحت همین جور است. مصلحت اختصاص ندارد به آن شیئی که دواعی نوعیه بر اتیانش نباشد. مواردی که دواعی نوعیه بر اتیان مأمور به باشد آنجا محبوب شارع هست حفظ نفس. نفقه بر عیال و اهل محبوب است. به خاطر همین قصد قربت هم می شود کرد. نکته ای است. قصد قربت لازم نیست حتما شارع مقدس امر کرده باشد. من می دانم که شارع حفظ نفس را دوست دارد. می گویند چرا؟ اگر من این محبوبیت حفظ نفس در نزد شارع محرّک من شود خود همین قبح می آورد.

سؤال:

پاسخ: نه اگر غرض به جهت تحریک باشد البته آقای خویی این نکته را بگویم که آقای خویی یک بیانی دارند بعضی جاها در بحث ترتّب و اینها هست در آن جاها است انگار. ایشان می گویند که اصلا اوامر را به یک نوع واجب وضعی بر می گردانند. می گویند که امر یعنی جعل الشیء فی الذمه. اگر امر را اصلا یک مفهوم مثل جعل الشیء فی الذمه قرار دهیم درست است یعنی دیگر اصلا امر را ایشان آنجا اصلا غیر مقدور را می گویند که مکلّف است. اینجا این طور مشی نکرده اند. اگر مشی که انجا هست در مورد عاجز

می گوید که عاجز چون بر ذمه اش قرار گرفته است تکلیف ولو نمی تواند انجام دهد چون یک نوع حکم وضعی طوری امر را می گیرند. ولی اینجا روی آن مبنایی که آنجا هست

سؤال:

پاسخ: امر بر چی؟ به قصد تحریک؟ بحث ما این است امر به قصد تحریک امکان پذیر نیست.

سؤال:

پاسخ: نه آن آقای خویی این را نمی خواهند بگویند.

بحثش این است که این موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. ولو مبغوضی عرض کنم من می دانم حالا این نکته ای دارد که بعد این را توضیح می دهم.

سؤال:

پاسخ: بحث ما همین است الزام است دیگر. آقای خویی می گوید که الزام هم هست. بحث ما این است که نسبت به مواردی که علم اجمالی کی طرفش خارج از محل ابتلا است یک طرفش داخل در محل ابتلا است آیا واجب است داخل در محل ابتلا را انجام دهیم یا خیر؟ یعنی مستحب بودنش ایشان هم انکار نمی شود. مستحب است چون ممکن است

مستحب یعنی به این معنا که امکان دارد اینجا مصلحت شرعی وجود داشته باشد. انسان به قصد انقیاد یک شیء را بیاورد بحث مصلحت احتمالی انقیاد است و اشکالی ندارد.

خب این بنابراین در واقع عقل انسان در جایی که احراز نکرده است حالا اینجا یک بیانی مرحوم اقای داماد در بحث خروج از محل ابتلا دارند حالا من این را در کلام حاج آقا در همین بحث به آن اشاره شده است در نکاح این باشد من شنبه توضیح مید هم. دخالت دارد یک مقداری. آقای داماد اجمالش را عرض کنم آقای داماد اشاره می کنند که اینجا شک در قدرت است و در شک در قدرت باید احتیاط کرد. بنابراین در خروج از محل ابتلا اینجا مجرای احتیاط است و امثال اینها. این را ملاحظه فرمایید

سؤال:

پاسخ: بله حالا بحث خروج از محل ابتلا را این طور نگوییم. در مواردی که یک شیئی همین خروج از محل ابتلا می گوید که چون داعی من نسبت به او داعی وجود ندارد فرض کنید ما می خواهیم بگوییم داعی دیگری لغو است. امکان پذیر نیست داعی دیگری تحقق پیدا کند. حالا این کلام اقای داماد را توجه کنید من توضیحش را بررسی اش را بعدا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد